

زندگی در کمند من باشد

جام فلخ شکست نوشیده  
 جامه ی فخر فتح پوشیده  
 من سوار سمنه زندگی ام  
 پشت سر راه پر نشیب و فراز  
 دو برویم فضای مبهم با ز  
 چشم و ده بر راه رهسپاران  
 قله های بلند زندگی ام .

چو رسم بر پیاده گان دلیر  
 من هم از اسب خود پیاده شوم  
 پیش یا ران پر محبت پاک  
 کودک مهر بان ساده هیله شوم  
 با همبکار می کنم پیکار  
 که چنین است پخته زندگی ام  
 چاره ی درد نیست نالیدن  
 همچو بیدی ز باد لرزیدن  
 کامکاری به جنگ دشواری است  
 کیست آن کس که می تواند گفت  
 در امان از گزند زندگی ام ؟

عاشقم عاشق خزان و بهار  
 عاشق شعر و عاشق دیدار  
 خورده ام گرچه نیش ها بسوار  
 عاشق نوشخند زندگی ام .

زندگی در کمند من باشد  
 نه که من در کمند زندگی ام .

x x x

زاله  
 زاله  
 زاله نویه ۱۹۷۸